

تحلیلی فقهی از حدیث نبوی «محلل»

طاهر علی محمدی*

دکتر حسین ناصری مقدم**

چکیده

بحث از روایی یا نارواییِ کاربستِ نکاحِ تحلیل در حوزه فقه اسلامی و در عرصه مسائل اجتماعی از مباحث مهمی است که فقیهان امامی در مواجهه با آن، ضمن اجماع بر لزوم آن بعد از تحقق طلاق سوم، برای بازگشت زوجین به زندگی سابق، در برخی از صور، به دو گروه موافق و مخالف طبقه‌بندی می‌گردند. عمده دلیلی که می‌تواند، افزون بر کمک به کشف برخی از حکم آن، فقیهان را در ارائه نظریه درست یاری دهد، حدیث نبوی لعن محلل است. بنابراین، می‌طلبد که با تعمق و مذاقه، حیطة دلالت و نیز سازگاری یا ناسازگاری حکم مستفاد از آن با مقصود شارع از تشریح حرمت بازگشت به همسر مطلقه بعد از طلاق سوم روشن گردد. در این نوشتار، پس از بیان اختصارمند مفهوم نکاح تحلیل و حکمت آن، به تبیین روایت و بررسی اقسام نکاح تحلیل با استفاده از حدیث نبوی پرداخته شده است.

کلید واژه‌ها: محلل، نکاح تحلیل، حکمت، احکام، غرض شارع.

مقدمه

احکام عملی اسلام بخشی از برنامه‌های تربیتی و فرهنگی انسان‌سازی است که همسو با دو جنبه دیگر دین، یعنی بُعد اعتقادی و اخلاقی آن، زمینه‌ساز زندگی سعادت‌مندانه برای هر فردی که ظاهر و باطن خود را با آن بیاراید، خواهد شد و با سامان بخشی به روابط افراد جامعه با دیگران، در کنار توجه

* دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی.

** استادیار دانشگاه فردوسی مشهد.

به سرمایه‌درونی خویش، رشد و تعالی روحی روانی او را به بار می‌آورد و سلامت روح و پیکره جامعه را در پی خواهد داشت. این بدان سبب است که تک تک احکام دین دارای حکمت و فلسفه عقلانی بوده و متناسب با طبیعت و سرشت انسانی وضع شده‌اند. البته، چنان‌که روشن است، به دلایلی مختلف، دست‌یابی به علت و فلسفه همه احکام و قوانین میسر نیست، که این نباید منجر به این تصور شود که آن احکام و قوانین عاری از هر گونه علت و حکمت‌اند؛ ضمن آن که نباید از تلاش برای کشف آن علت و حکم از طریق غور و بررسی در آیات و روایات باز ایستاد.

بر این اساس، مقاله حاضر کوششی است در همین موضوع برای غبارزدایی از حکم مترقی نکاح تحلیل و رسیدن به مرز حکمت و فلسفه آن، تا هم از آن شبهه زدایی کند و هم با تبیین فواید، آثار و اهدافش، توجه بیشتری را به آن معطوف سازد؛ چیزی که بر خلاف ظاهر سؤال برانگیزش، به روشنی نشان دهنده مقام و منزلت والای زن و حمایت اسلام از این قشر ارزشمند جامعه و احیای حقوق آنان است.

برای نیل به این هدف، ابتدا به اختصار به تعریف و تبیین نکاح تحلیل و سپس به بیان حکمت تشریح آن پرداخته شده و آن‌گاه، با مذاقه در حدیث نبوی لعن محلل - که بهترین دلیل بر مدعای ماست - وجوه مختلف مسأله با احکام متعددش مورد بررسی گرفته و در نهایت، سازگاری آن با جایگاه بلند زن در اسلام و عدم تنافی‌اش با غرض و مقصود نخستین شارع از جعل حکم مذکور به اثبات رسیده است.

نکاح تحلیل

یکی از احکام و قوانینی که به منظور حمایت از بنیاد خانواده تشریح شده، این است که هرگاه مردی همسرش، را طبق شرایطی خاص، سه بار طلاق دهد، دیگر حق بازگشت به او ندارد؛ مگر آن که زن مطلقه با مرد دیگری ازدواج دائم کند و آن‌گاه، بعد از حصول مقاربت، به دلیل ناسازگاری با همسر دوم از او جدا شود و یا آن مرد فوت کند. در این صورت، با رعایت شرایط مربوط، بعد از پایان عده طلاق یا وفات، شوهر سابق شرعاً مجاز به خواستگاری و ازدواج با او خواهد بود.^۱

به مرد دومی که با ازدواج و مقاربت با آن زن و در نهایت، جدایی از او زمینه‌ساز حلیت زن بر همسر سابق می‌شود، محلل و به این نوع ازدواج، نکاح تحلیل گویند.^۲

حکم مذکور اجماعی است و دلایل متعدّد نقلی بر آن دلالت دارد^۳ که از جمله آنها آیه شریفه ذیل و روایاتی است که در مقام تفسیر آن وارد شده‌اند:

۱. رک: المبسوط، ج ۵، ص ۱۰۹؛ شرائع الاسلام، ج ۳، ص ۱۴؛ کشف اللثام، ج ۸، ص ۸۱-۸۶ جواهر الکلام، ج ۳۲، ص ۱۲۸ و ۱۵۹ - ۱۶۳؛ توضیح المسائل (المحشی)، ج ۲، ص ۵۳۳-۵۳۴.

۲. رک: المصباح المنیر، ج ۱، ص ۱۸۰؛ کشف اللثام، ج ۸، ص ۸۱-۸۲، ۸۴ و ۸۶ جواهر الکلام، ج ۳۲، ص ۱۲۹، ۱۵۹ و ۱۶۰.

۳. رک: کشف اللثام، ج ۸، ص ۸۳ جواهر الکلام، ج ۳۲، ص ۱۲۹.

«فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَاتَجِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ طَلَّأَا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»^۴
 و اگر [شوهر برای بار سوم] او را طلاق گفت، پس از آن، دیگر [آن زن] برای او حلال نیست، تا این که با شوهری غیر از او ازدواج کند [و با او هم خوابگی نماید]. پس اگر [شوهر دوم] وی را طلاق گفت، اگر آن دو [همسر سابق] پندارند که حدود خدا را بر پا می‌دارند، گناهی بر آن دو نیست که به یکدیگر بازگردند. و اینها حدود [احکام] الهی است که آن را برای قومی که می‌دانند، بیان می‌کند.

از این آیه چند نکته فهمیده می‌شود؛ از جمله این که:
 الف. چنان که از امام صادق علیه السلام نقل شده است، عبارت «فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَاتَجِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ» اشاره به حکم طلاق سوم دارد. ایشان می‌فرماید:

... هِيَ هُنَا التَّطْلِيقَةُ الثَّلَاثَةُ فَإِنْ طَلَّقَهَا الْأَخِيرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا بَتَرَوِيحٍ جَدِيدٍ؛
 آن [طلاق] که به واسطه آن، بازگشت شوهر به همسرش نیاز به محلل دارد [طلاق سوم است. پس اگر شوهر دوم او را طلاق داد، ایرادی بر آنها نیست که با ازدواجی جدید [نزد هم] برگردند.^۵
 نیز همان گونه که از خود آن حضرت و امام باقر علیهما السلام روایت شده، این مطلب از واژه «تَسْرِيحٌ» در آیه پیش از آن، یعنی «الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِذَا سَاكُ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ» فهمیده می‌شود.^۶ در این صورت، لفظ «تسریح» به معنای طلاق خواهد بود.^۷

روایات فراوان دیگری نیز وجود دارد که به لزوم نکاح تحلیل بعد از طلاق سوم تصریح دارند.^۸ بر این اساس، جایز نیست مرد به زنی که سه بار او را طلاق داده، به وسیله عقد یا رجوع در ایام عده باز گردد؛ مگر آن که با مرد دیگری ازدواج کند و بعد از برقراری رابطه زناشویی، ازدواج دوم نیز به طلاق منجر شود. در این صورت، مانعی از ازدواج مجدد آن زن با شوهر سابقش نخواهد بود. در این که آیا ضرورت تحقق عقد و آمیزش محلل با آن زن از خود آیه و یا از احادیث استفاده می‌شود، دو قول وجود دارد:

۱. لزوم اصل عقد از آیه به دست می‌آید؛ ولی لزوم آمیزش از سنت و روایات.
۲. هر دو مطلب از آیه استفاده می‌شود؛ زیرا لفظ «نکاح» بر هر دو معنای عقد و آمیزش اطلاق خواهد شد. بنابراین جمله «فَلَاتَجِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ» به این معناست که برای او حلال نیست تا آن زمان که مرد دیگری با او ازدواج کند و عمل آمیزش انجام دهد. از این گذشته، می‌توان عقد ازدواج را از کلمه «زَوْجًا غَيْرَهُ» و عمل مقاربت را از جمله «حَتَّى تَنْكِحَ» برداشت کرد.^۹

۴. سوره بقره، آیه ۲۳۰.

۵. وسائل الشیعة، ج ۲۲، ص ۱۲۲.

۶. همان، ج ۲۲، ص ۱۲۲ - ۱۲۳.

۷. مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۸۰.

۸. رک: وسائل الشیعة، ج ۲۲، ص ۱۲۳ - ۱۱۸.

۹. رک: مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۸۰.

ب. با این که در فرض وقوع طلاق سوم، عقد ازدواج و یا هم بستری با آن زن برای مرد حرام است، در جمله «فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ، مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ» حرمت را به خود زن نسبت داده و می‌فرماید آن زن بر او حلال نیست؛ تا بفهماند حرمت مسأله، تنها مربوط به آمیزش نیست، بلکه هم مقاربت با او و هم عقد کردنش حرام است.^{۱۰}

ج. ازدواج محلل با زن مطلقه باید از نوع ازدواج دائم باشد. این را می‌توان از جمله «فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا» فهمید؛ زیرا از هم گسستن ازدواج موقت نیازی به طلاق ندارد.

د. ازدواج دوم بدون اجازه ولی زن هم جایز است؛ زیرا در آن بخش از آیه که می‌فرماید: «فَلَا تَحِلُّ لَهُ، مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ»، ازدواج دوم به خود زن و نه به ولی او نسبت داده شده است.^{۱۱}

حکمت تشریح نکاح تحلیل

سؤالی که در این جا خودنمایی می‌کند، آن است که علت این همه سخت‌گیری و ایجاد ممنوعیت برای ازدواج مجدد مرد با همسر مطلقه‌اش بعد از طلاق سوم چیست؟! به دیگر سخن، ممکن است برای برخی افراد غیرقابل هضم باشد و این ابهام را به وجود آورد که چرا ازدواج زن مطلقه با محلل، آن هم با شرایط ویژه‌ای که دارد، شرط حلیت بازگشت شوهر سابق او به او قرار داده شده است؟ چه ایرادی دارد که انسان برای بار چهارم و نیز بارهای بعد هم بدون هیچ گونه قیدوبندی به همسر مطلقه‌اش مراجعه کند؟!

در پاسخ به این سؤال می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱. با توجه به اهمیتی که نهاد خانواده، چه در اصل تشکیل و چه در تداومش، در دین مقدس اسلام دارد، بدیهی است هر آنچه که در این زمینه مؤثر باشد و به استحکام بیش‌تر آن کمک کند، مورد تأکید شارع قرار می‌گیرد. طبیعی است که روایی طلاق بدون داشتن هیچ حد و مرز و قید و بندی، در مخالفت با غرض و مقصود یاد شده است و سستی و تزلزل بیشتر کانون خانواده را به دنبال خواهد داشت. بر این اساس، برای جلوگیری و یا به حداقل رساندن موضوع مذکور، قانونگذار چنین شرطی را قرار داد تا چنین مردانی که با توجه به سرشت خود نسبت به همسرانشان غیرت دارند، در صورت داشتن علاقه به ادامه زندگی با آنان، دست از این لجبازی‌ها بردارند و به زندگی مشترک پایبندی بیشتری نشان دهند.

۲. از آن جایی که حق طلاق به مردان سپرده شده و این احتمال وجود دارد که برخی از آنان از این مسأله سوء استفاده کنند و در نتیجه، ضرر و زیانی متوجه همسرانشان شود، به منظور حمایت از زنان و جلوگیری از تعدی مردان به حقوق آنان، قانون یاد شده وضع شد تا بتوانند در یک فضای آرام و بدون وجود هر گونه فشاری از ناحیه شوهر سابق خود برای آینده‌شان تصمیم بگیرند و در صورت

۱۰. المیزان، ج ۲، ص ۲۳۵.

۱۱. مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۸۱.

ازدواج با مرد دیگر و داشتن تمایل به ادامه زندگی با او، برای همیشه به زندگی پر از مخاطرهٔ قبلی خاتمه بدهند و رشد و تعالی خود را در پیمان زناشویی جدید بطلیند؛ چیزی که در مورد مردان هم صادق است؛ زیرا آنان هم بعد از سه بار جدایی قاعدتاً باید به این نتیجه رسیده باشند که باید آرامش خود را در یک زندگی نو با همسرانی که خلق و خویی مناسب‌تر با روحیات آنان دارند، جست و جو کنند.

بنابراین، شرط محلل علاوه بر جلوگیری از ضرر و زیان زنان، در واقع و در اکثر موارد یک نوع خاتمه دادن به زندگی متزلزل قبلی، جنگ و نزاع و ازدواج و طلاق‌های مکرر است؛ همان چیزی که در دین اخلاق‌گرای اسلام جایی ندارد و نمی‌تواند داشته باشد.

بر این اساس، به نظر می‌رسد که شرط محلل نه برای بازگشت به زندگی قبلی، بلکه یا برای پیش‌گیری از اصل وقوع طلاق است و یا حداقل تشکیل زندگی جدید با شرایط مطلوب‌تری را منظور نظر دارد؛ چرا که بسیار اتفاق می‌افتد که زنان به ادامهٔ زندگی دوم پایبند و راضی می‌شوند و از آن طرف برای، غالب مردان نیز بسیار سخت است که به همسر قبلی خود - که با محلل ازدواج کرده - برگردند و در نتیجه، به فراسط ایجاد پیمان زناشویی مستحکم‌تری می‌افتند و زندگی متزلزل و پرتنش پیشین فراموش خواهد شد و روشن است که این اتفاق به نفع هر دو است.

شاید همان‌گونه که برخی گفته‌اند، شاهد بر این که هدف از ازدواج با محلل هموار شدن راه رسیدن زن به شوهر سابقش نیست، شرط دایمی بودن نکاح تحلیل است؛ زیرا چه بسا شوهر دوم به طلاق راضی نشود^{۱۲} و اگر حقیقتاً هدف شارع رسیدن آن دو به هم بود، چرا عقد موقت - که نیازی به طلاق ندارد و چنین مشکلات و تبعاتی را هم در پی نخواهد داشت - شرط تحلیل قرار نداد؟!

مؤید قوی دیگری که بر این حکمت وجود دارد، حدیث نبوی‌ای است که در لعن محلل و محلل له وارد شده که در ادامهٔ بحث خواهد آمد. کیفیت دلالت آن بر ادعای ما بدین گونه است که اگر واقعاً هدف از ازدواج با محلل، رسیدن زن و شوهر سابق به همدیگر باشد، باید شارع مقدس به جای این که محلل را توییح و سرزنش کند، او را تشویق نماید؛ چرا که در این صورت، عمل محلل تأمین‌کنندهٔ غرض شارع خواهد بود؛ اما می‌بینیم که با لحن شدیدی او را از اقدام به این کار با داشتن هدف مذکور باز داشته است.

۳. افزون بر این مطالب، فایدهٔ دیگر حکم مذکور، حفظ حرمت و شأن والای زنان در خانواده و جامعه است که در تربیت نفوس انسانی جایگاه ویژه‌ای دارند و در دین مقدس اسلام توجه خاصی به این جایگاه شده است. بنابراین، طبیعی خواهد بود که احکامی از طرف قانونگذار وضع شود که حامی و حافظ این جایگاه باشد تا همچنان پرفروغ به تأثیرگذاری مثبت خود در نهادهای خانواده و جامعه ادامه دهد و سلامت جامعه را تضمین کند. با این ممنوعیت و جلوگیری از ازدواج و طلاق‌های

چندبار، همگان می‌فهمند که زندگی زناشویی بازیچه نیست و زنان مقام و منزلت خاص خود را دارند و نباید توسط برخی بازیگران، ملعبه قرار گیرند.

بنابراین، دستور مترقی نکاح تحلیل با قیود و شرایطی که دارد از یک طرف، جنبهٔ تنبیهی برای مردانی دارد که با ازدواج و طلاق‌های مکرر، هم بنیاد پرشکوه خانواده را متزلزل می‌کنند و هم خواسته و ناخواسته جایگاه ویژه و ارزشمند زنان و مادران را ملعبهٔ خود قرار می‌دهند و از سویی دیگر، مانع ازدیاد طلاق و سبک شمردن آن خواهد شد.

نکاح تحلیل با زبان اخلاقی و حقوقی این درس را به همگان می‌آموزد که پیمان زناشویی یک بازی و سرگرمی نیست که هر وقت زوجین خواستند از سر بگیرند و هرگاه نخواستند به هم بزنند؛ بلکه امر مهمی است که اولاً باید با فکر و مطالعهٔ لازم و کافی به آن اقدام گردد، و ثانیاً در صورت اقدام، باید به آن پایبند بود. حال اگر به هر دلیلی ادامهٔ زندگی زناشویی به صلاح نبود و تداوم آن برای دو طرف، غیرممکن و مضر تلقی شد، لازم است آن گونه که در قرآن آمده:

﴿ اَلطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَاِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ اَوْ تَسْرِيحٌ بِاِحْسَنِ ۙ ﴾

طلاق [رجعی] دو بار است. پس از آن یا [باید زن را] به خوبی نگاه داشتن، یا به شایستگی آزاد کردن.^{۱۳}

به شکلی پسندیده و با رعایت حقوق زنان از یکدیگر جدا شوند؛ و مردان مجاز نخواهند بود که بارها پیمان زناشویی را به هم بزنند و دوباره به آن بازگردند.

نکاتی که گفته شد، از سخنی که امام رضا^{علیه السلام} در پاسخ از علت حرمت زوجین به هم بعد از طلاق سوم ابراز داشته‌اند، قابل برداشت است. ایشان در قسمتی از آن می‌فرماید:

فَلَا تَجِلُّ لَهُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ لِأَنَّ يَوْعِ النَّاسِ الْاِسْتِخْفَافَ بِالطَّلَاقِ وَلَا يُضَارُّو النَّسَاءَ؛

پس [بعد از طلاق سوم، آن زن] برای او حلال نیست، تا این که با شوهری غیر از او ازدواج کند. [این حکم] برای آن است که مردم طلاق را سبک نشمارند و زنان متضرر نشوند.^{۱۴}

حدیث نبوی محلل

به لحاظ جایگاه مهمی که این روایت هم در بحث از حکمت نکاح تحلیل دارد و هم این که در صورت گوناگون مسأله می‌تواند راهگشا باشد، مناسب است که در این جا ابتدا به طرح و تبیین آن پرداخته شود و سپس در بررسی اقسام مختلف نکاح تحلیل، مورد توجه قرار گیرد.

امام باقر^{علیه السلام} از رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} نقل می‌کند که فرمود:

لعن الله المحلل و المحلل له؛

۱۳. سوره بقره، آیه ۲۲۹.

۱۴. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۰۲؛ وسائل الشیعة، ج ۲۲، ص ۱۲۱؛ بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۵۲.

خداوند محلل و آن کسی را که محلل برای او اقدام می‌کند، لعنت کند.^{۱۵}

این سخن نیز در کتاب‌های روایی اهل سنت و البته از طرقی دیگر از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده^{۱۶} و می‌توان گفت که اتفاقی بین شیعه و سنی است.

در این که مراد آن حضرت از این دو عنوان چه کسانی است، چند احتمال داده شده که سه احتمال اول آن مربوط به بحث ما می‌شود. آن احتمالات عبارت‌اند از:

۱. مقصود از «محلل» کسی است که با هماهنگی پیشین، با همسر «محلل‌له» که سه بار طلاق داده شده و پیش از تحلیل، «محلل‌له» حق رجوع و بازگشت به او ندارد، ازدواج می‌کند؛ با این شرط که او را بعد از مقاربت، طلاق دهد تا آن زن بتواند [بعد از گذشتن ایام عدّه] با همسر اولش «محلل‌له» عقد نکاح ببندد.^{۱۷}

۲. محلل، شخصی است که قصد تحلیل دارد؛ گرچه در متن عقد به آن تصریح نشود؛ همان گونه که بر کسی که قصد خرید دارد، عنوان مشتری اطلاق می‌گردد.^{۱۸}

۳. ممکن است مراد از آن کسی باشد که «تحلیل» را به عنوان شغلی برای کسب درآمد انتخاب کرده باشد.^{۱۹}

۴. شاید مراد از «محلل» کسی باشد که جنگ در ماه‌های حرام را حلال می‌داند و حکم به حلّیت آن می‌دهد؛ چنان‌که برخی در زمان جاهلیت چنین کرده‌اند.^{۲۰} در این صورت، مقصود از «محلل‌له» شخصی است که به خاطر او چنین حکمی صادر می‌شود.

۵. نیز احتمال دارد مراد، حکم به حلّیت مطلق چیزهایی باشد که خداوند آنها را حرام کرده است.^{۲۱} با این فرض، «محلل» کسی است که حکم به حلّیت محرّمات الهی می‌دهد، و «محلل‌له» فردی خواهد بود که به واسطه او چنین حکمی داده می‌شود.

با توجه به قرائنی که در پی می‌آید، به نظر می‌رسد حدیث مذکور مربوط به نکاح تحلیل است و راهی جز پذیرش آن نخواهد بود.

الف. روایاتی از پیامبر اکرم ﷺ در همین زمینه وارد شده که می‌توان به خوبی از آنها فهمید که لعن «محلل» مربوط به نکاح تحلیل است؛ از جمله این که می‌فرماید:

ألا عرفكم التيس المستعار؟ قالوا: بلى يا رسول الله. قال: المحلل والمحلل له؛

۱۵. الکافی، ج ۸، ص ۷۱، وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۲۸۴؛ الصوام، ص ۱۹ و بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۱۳۶.

۱۶. سنن ابن داود، ج ۲، ص ۲۲۷؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۲۲ و ۶۲۳؛ سنن البیهقی، ج ۷، ص ۲۰۷ و ۲۰۸.

۱۷. رک: بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۱۳۸؛ روح المعانی، ج ۱، ص ۵۳۶.

۱۸. همان.

۱۹. رک: روح المعانی، ج ۱، ص ۵۳۶.

۲۰. رک: بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۱۳۹.

۲۱. رک: همان.

آیا به شما قوچ نر عاریه‌ای را معرفی نکنم؟ [اصحاب] گفتند: آری، معرفی بفرمایید. پیامبر فرمود: محلل و محلل له چنین کسانی‌اند.^{۲۲}

از تشبیه «محلل» به قوچ نر - که برای جهاندن بر حیوان ماده به عاریه گرفته می‌شود - به خوبی ارتباط روایت با نکاح تحلیل روشن خواهد شد.
ب. از خلیفه دوم نقل شده که در مورد «محلل» و «محلل له» گفته است:

محلل و محلل له نزد من آورده نمی‌شوند، مگر آن که آن دو را سنگسار می‌کنم.^{۲۳}

معلوم است که حکم سنگسار با نکاح تحلیل تناسب دارد و از دو معنای دیگر محلل بیگانه است. ج. از برخی از تابعان، مانند بکر بن عبدالله مزنی^{۲۴} و حسن بصری^{۲۵} در این خصوص مطالبی نقل شده که نشان می‌دهد در صدر اسلام اطلاق عنوان قوچ عاریه‌ای بر محلل امری رایج بوده است.^{۲۶}

از همین روی، می‌بینیم که تقریباً میان فقیهان و مفسرانی که از این حدیث بحث کرده‌اند، بر اراده همین معنا اتفاق نظر وجود دارد.^{۲۷}

بنابراین، حدیث یاد شده در مورد نکاح تحلیل است و از آن جایی که اطلاق دارد، تمامی مصادیق نکاح تحلیل را بجز فرد مُجاز آن - که در اول بحث آورده شد - دربر می‌گیرد و خروج مصادیق دیگر از شمول آن نیاز به دلیل دارد.

اقسام نکاح تحلیل

نکاح تحلیل ممکن است به صورت‌های گوناگونی تحقق یابد که هر کدام از آنها حکم خاص به خود را دارد، به گونه‌ای که در برخی فروض، فقیهان به دو گروه موافق و مخالف دسته‌بندی می‌شوند. در اینجا به مهم‌ترین آنها می‌پردازیم:

الف. گاهی بدون این که شرطی در میان باشد، شخصی با همسر مطلقه محلل له از روی میل و رغبت ازدواج می‌کند، اما بعد از مدتی به علت ناسازگاری از هم جدا می‌شوند. در این صورت، اگر مقاربتی صورت گرفته باشد، همسر سابق آن زن (محلل له) شرعاً مجاز است که در صورت حصول

۲۲. المیسوط، ج ۴، ص ۲۴۷؛ روض الجنان، ج ۳، ص ۲۸۱. از منابع اهل سنت ببینید: سنن البیهقی، ج ۷، ص ۴۰۹؛ المستدرک، ج ۲، ص ۲۱۷.

۲۳. سنن البیهقی، ج ۷، ص ۲۰۸. ابن خبیر نزد اهل سنت مشهور است (ر.ک: الفتاوی، ج ۳، ص ۵۹ - ۶۰ و ۳۲۶).

۲۴. یکی از فقیهان و محدثان بصره که از مغیره بن شعبه، ابن عباس، ابن عمر و جمعی دیگر روایت کرده است. وی در سال ۱۰۶ق، وفات یافت (ر.ک: الوافی، ج ۱۵، ص ۱۶۳).

۲۵. از بزرگان تابعی در بصره که در سال ۱۱۰ق، فوت کرد. او را با عناوینی چون فقیه، قاری، زاهد، کثیر الاطلاع و سید زمان خورد توصیف کرده‌اند (ر.ک: همان، ج ۱۱، ص ۲۴۰ و الطبقات، ج ۱، ص ۹۱ و ۹۲).

۲۶. ر.ک: الفتاوی، ج ۳، ص ۲۷۸ - ۳۲۸.

۲۷. به عنوان نمونه ر.ک: تاج التراجم، ج ۱، ص ۲۵۲؛ الکشاف، ج ۱، ص ۲۷۶؛ المیسوط، ج ۴، ص ۲۴۵؛ مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۸۱؛ روض الجنان، ج ۳، ص ۲۸۱؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۳، ص ۱۵۲؛ غرائب القرآن، ج ۱، ص ۶۳۴؛ منهج الصادقین، ج ۲، ص ۲۳.

توافق، با او ازدواج کند. این طبیعی ترین شکل مسأله است و چنان که گفته شد، به اجماع فقیهان و نیز بر اساس قرآن و سنت، ازدواج آنان صحیح است؛ همان گونه که ازدواج محلل با او، بدون هیچ تردیدی، صحیح بود.

بنابراین، به طور قطع و یقین، چنین محلی از شمول حدیث نبوی خارج است و تمامی حکمت‌هایی را که ذکر کردیم، برای همین نوع نکاح تحلیل است.

ب. گاهی محلل با آن زن ازدواج می‌کند؛ با این شرط که بعد از ازدواج و حصول مقاربت، او را طلاق دهد تا زمینه ازدواج همسر قبلی‌اش با او فراهم آید. در باره صحت و یا عدم صحت این ازدواج دو قول وجود دارد؛ به نظر برخی از فقیهان، شرط مذکور باطل، ولی ازدواج محلل با آن زن صحیح است.^{۲۸}

بنابراین، محلل ملزم به اجرای شرط نخواهد بود و می‌تواند در صورت تمایل، با همسر قانونی خود به زندگی مشترک ادامه دهد و کسی نمی‌تواند آنان را وادار به جدایی بکند. البته اگر به دلایلی او هم با آن زن تفاهم نداشت و ناچار از طلاقش شد و یا فوت کرد، همسر سابق زن مجاز است، بعد از اتمام عده طلاق، با او ازدواج کند.^{۲۹}

این درحالی است که عده دیگری از فقیهان، حکم به بطلان عقد و شرط داده‌اند.^{۳۰} فقیهانی که قابل به صحت عقد و بطلان شرط‌اند، تقارن عقد به چنین شرطی را موجب بطلان آن نمی‌دانند.^{۳۱}

شیخ طوسی برای اثبات صحت چنین ازدواجی به آیه شریفه «فَإِنْ كُنْتُمْ مِنْكُمْ مَنْ طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ»؛ هر چه از زنان [دیگر] که شما را پسند افتاد، به زنی گیرید»^{۳۲} استناد کرده و ازدواج مذکور را مصداق آن دانسته و گفته است، کسی که رأی به بطلان آن می‌دهد، باید دلیل بیاورد و چنین دلیلی بر آن وجود ندارد.^{۳۳}

معلوم می‌شود که وی حدیث نبوی را ناظر به این فرض نمی‌داند؛ در حالی که برای بطلان فرض دیگری که خواهد آمد، به آن استناد کرده است.

از طرف دیگر، کسانی که عقد و شرط را باطل دانسته‌اند، مانع صحت عقد را تقید آن به شرط باطل ذکر کرده و این که بدون صحت آن شرط، تراضی - که شرط صحت عقد است - حاصل نخواهد شد.^{۳۴}

۲۸. الخلاف، ج ۴، ص ۳۲۳؛ المبسوط، ج ۴، ص ۲۴۷؛ المؤلف، ج ۲، ص ۱۴۷؛ تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۱۶.

۲۹. رک: شواغ الاسلام، ج ۲، ص ۲۴۵؛ تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۱۶؛ المسالک، ج ۷، ص ۴۲۰؛ کشف اللثام، ج ۷، ص ۲۶۷.

۳۰. الايضاح، ج ۳، ص ۱۲۵؛ غایة المرام، ج ۳، ص ۸۳؛ جامع المقاصد، ج ۱۲، ص ۴۹۶؛ المسالک، ج ۷، ص ۴۱۹. از گفتار ابن حمزه طوسی نیز بطلان چنین عقدی فهمیده می‌شود (رک: الوسیلة، ص ۱۳۰).

۳۱. رک: المبسوط، ج ۴، ص ۲۴۷؛ المؤلف، ج ۲، ص ۱۴۷.

۳۲. سورة نساء، آیه ۳.

۳۳. رک: الخلاف، ج ۴، ص ۳۲۳.

۳۴. رک: الايضاح، ج ۳، ص ۱۲۵؛ غایة المرام، ج ۳، ص ۸۳؛ جامع المقاصد؛ المسالک، ج ۷، ص ۴۱۹.

هر کدام از این دو قول - که در نظر گرفته شود - ایرادی متوجه حکم شرعی نکاح تحلیل نخواهد شد و راه سوء استفاده از آن بسته است. بنابر نظریه بطلان عقد و شرط، قضیه کاملاً روشن است و اما بر اساس حکم صادر از سوی فقیهانی که شرط را باطل و عقد را صحیح می‌دانند نیز داستان چنین است؛ زیرا هر چند عقد مذکور صحیح است، ولی از آن جایی که به عقیده این دسته از فقیهان شرط بین آنان باطل است و لازم‌الوفاء نیست، نتیجه آن بازگشت زوجین سابق به زندگی مشترک پیشین نخواهد بود و چه بسا محلل و آن زن با رضایت کامل به زندگی زناشویی خود تداوم بخشند. البته به نظر می‌رسد که با عنایت به حدیث لعن محلل، حق با دسته دوم از فقیهان باشد؛ زیرا از یک طرف روایت مذکور اطلاق دارد و همه موارد نکاح تحلیل را به غیر از فرض عادی آن - که عاری از هر گونه شرطی است و به وسیله ادله نقلی فراوان از تحت آن خارج می‌شود - شامل خواهد شد. بنابراین، اگر استناد گروه اول از فقیهان را در برخی از فروض مسأله به این حدیث بپذیریم، باید در باقی فروض نیز به آن تمسک جوییم؛ زیرا دلیلی برای اختصاص دادن روایت به بعضی از صور آن نداریم و ترجیح بلا مرجح می‌شود.

از سوی دیگر، بسیار مشکل است که تعبیر شدید لعن نادیده انگاشته شود و آن گونه که صاحب جواهر می‌گوید، حمل بر کراهت گردد؛^{۳۵} بخصوص که چنین خطایی نسبت به سایر مکروهات وجود ندارد و در مقابل، درباره برخی محرمات دیگر وارد شده است؛^{۳۶} مگر آن که بگوییم از نگاه معتقدان به صحت، حکم حرمت فقط به شرط تعلق گرفته و شامل خود عقد نمی‌شود؛ ضمن آن که روایت نبوی به خوبی گویای حفظ شأن و منزلت زنان است و عرفاً تباری و توافق محلل له با محلل بر سر ازدواج با زن مطلقه و مقاربت با او و شرط طلاق او با حرمت و شأن زن از یک سو و غرض شارع از سوی دیگر، در تنافی آشکار است. بنابراین، تجویز آن، لغویت در احکام را به دنبال خواهد داشت؛ افزون بر آن، این که با توجه به ضرورت دایمی بودن نکاح تحلیل، لازم است که قصد محلل و زن مطلقه از ازدواج با هم جدی و واقعی باشد، نه صوری و ظاهری و اگر از اول نیت ازدواج دایم نداشته باشند و به منظور تحقق عنوان محلل، تنها به ظاهرسازی روی آورند، ازدواجشان باطل است و هیچ اثری در حلیت زن بر شوهر سابقش ندارد. حدیث مذکور نیز ممکن است به همین ازدواج‌های صوری و ساختگی اشاره داشته باشد.^{۳۷}

بر این اساس، شرط طلاق در نکاح تحلیل از این نکته پرده‌برداری می‌کند که زوجین قصد جدی و حقیقی برای تشکیل پیمان زناشویی ندارند و صرفاً می‌خواهند از آن به عنوان پلی برای رسیدن زن و شوهر سابق به هم استفاده کنند. پس راهی جز بطلان نباید داشته باشد. بنابراین، به نظر

۳۵. جواهر الکلام، ج ۳۰، ص ۱۲۵.

۳۶. برای نمونه رک: دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۱۲۲؛ مشایبه القرآن، ج ۱، ص ۲۳۶ و ۲۴۳؛ بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۷۱.

۳۷. رک: تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۱۷۵ - ۱۷۶.

می‌رسد روایت مذکور همان دلیلی است که شیخ طوسی مدعی نبودن آن است.

ج. گاهی محلّل با آن زن ازدواج می‌کند؛ با این شرط که بعد از مقاربت و حلال کردن او بر شوهر سابق، عقد بین آنان خود به خود و بدون نیاز به طلاق به هم بخورد و باطل شود. از نظر فقیهان، چنین عقدی باطل است؛^{۳۸} گرچه به قول ضعیف دیگری، مبنی بر صحت عقد و بطلان شرط، اشاره شده که البته قایلش معلوم نیست.^{۳۹}

برخی از این گروه برای اثبات بطلان چنین عقدی به دلایل ذیل استناد جسته‌اند:

۱. صحت عقد منوط به رضایت دو طرف است و رضایت آنها، به عقد مقارن با شرط مذکور تعلق گرفته که با بطلان آن شرط به دلیل منافات داشتن با مقتضای عقد - که بقای پیوند زناشویی است - تراضی به دست نمی‌آید. بنابراین، عقد نیز باطل می‌شود.^{۴۰}
۲. چنین نکاحی با حقیقت ازدواج شرعی سازگاری ندارد؛ زیرا نه نکاح دایم محسوب می‌شود و نه موقت؛ بلکه عقدی است که با حصول مقاربت از بین می‌رود.^{۴۱}
۳. حدیث نبوی «لعن الله المحلل و المحلل له» که فقط مورد توجه شیخ طوسی قرار گرفته است.^{۴۲}

استناد به این حدیث توسط شیخ در حالی صورت می‌گیرد که دلیلی بر اختصاص آن به این مورد از نکاح تحلیل نداریم و اگر بتوان بطلان این نوع نکاح مشروط را از آن استفاده کرد، بطلان فرض دوم را نیز استنتاج کرد؛ بویژه این که عنوان محلّل در روایت نبوی، بیش‌تر از همه به فرض دوم و نیز چهارمی که خواهد آمد، انصراف دارد.

۴. اجماع، که شیخ طوسی مدعی آن است.^{۴۳}

باتوجه به دلایل ذکر شده و بخصوص روایت نبوی محلّل که خود شیخ به آن استناد کرده است، این اجماع دلیلیت و حجیت ندارد؛ زیرا در این صورت از نوع اجماع مدرکی و یا حداقل محتمل‌المدرک محسوب می‌شود و نمی‌تواند کاشف از قول معصوم باشد. در چنین مواردی فقیه به خود ادله مراجعه می‌کند. البته نباید از نظر دور داشت که چنین اجماعاتی می‌توانند مؤید مسأله باشند؛ چرا که نشان می‌دهد همه فقیهان از دلایل موجود یک حکم را استنباط کرده‌اند و به همین سبب می‌تواند در برداشت فقهای بعدی تأثیرگذار باشد.

در هر حال، با توجه به فتوای همه فقیهان بر بطلان عقد مذکور، روشن است که از این ناحیه نیز

۳۸. الوسیلة، ص ۳۳۰؛ شرائع الاسلام، ج ۲، ص ۲۲۵؛ تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۱۶؛ الايضاح، ج ۳، ص ۱۲۴ - ۱۲۵؛ غایه المرام، ج ۳، ص ۸۳؛ المسالک، ج ۴۱۸، ۷؛ کشف اللثام، ج ۷، ۲۶۵ - ۲۶۶؛ جواهر الکلام، ج ۳۰، ص ۱۲۴.

۳۹. رک: شرائع الاسلام، ج ۲، ص ۲۲۵؛ تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۱۶؛ کشف اللثام، ج ۷، ص ۲۶۶.

۴۰. رک: غایه المرام، ج ۳، ص ۸۳؛ المسالک، ج ۷، ص ۴۱۸.

۴۱. رک: کشف اللثام، ج ۷، ص ۲۶۶؛ جواهر الکلام، ج ۳، ص ۱۲۴.

۴۲. المبسوط، ج ۴، ص ۲۴۷.

۴۳. همان.

اشکالی متوجه تشریح نکاح تحلیل نخواهد شد و فرض قابل قبول شارع به همان صورت اول منحصر می‌شود.

د. در نیت محلل یا زوجه یا هر دو و یا ولی زوجه این باشد که او را، بعد از تحلیل، طلاق دهد، ولی در متن عقد به آن تصریح نشود. این نوع عقد به عقیده فقیهان صحیح است.^{۴۴} آن گونه که شهید ثانی می‌گوید، این مسأله اجماعی بین فقیهان است؛^{۴۵} با این توضیح که جواز آن همراه با کراهت خواهد بود.^{۴۶}

چنین فرضی نیز خالی از اشکال است؛ زیرا با توجه به این که حق طلاق در اختیار زوج است، تا زمانی که محلل نخواهد، نیت زن یا ولی او تأثیری در وقوع طلاق نخواهد داشت و الزام‌آور نیست؛ همان طوری که نیت خود محلل هم از نظر حقوقی چنین الزامی را در پی نخواهد داشت. بنابراین، آنان می‌توانند بدون هیچ محدودیت اخلاقی و حقوقی به پیمان زناشویی خود پایبند باشند. ضمناً با توجه به این که به قصد و نیت مذکور تظاهر نشده و توافقی بر آن نیز صورت نگرفته است، در تنافی با حرمت و شأن زن نیست و به دلیل آن که ما مأمور به ظواهریم و کشف نیت افراد تا زمانی که خود به آن تصریح نکرده‌اند، ممکن نیست، از نظر فقهی راهی جز تصحیح این نوع نکاح تحلیل وجود ندارد و صرفاً کراهت خواهد داشت؛ هر چند که اگر اجماعی وجود نداشت، بعید نبود با توجه به حدیث نبوی، نسبت به شخصی که چنین نیتی را دارد، با وجود حکم به صحت ظاهری عقد، قایل به حرمت شد.

نتیجه

از مطالب پیش گفته و با توجه به حدیث نبوی به دست می‌آید که:

۱. نکاح تحلیل تنها به شکل اول آن تشریح شده و در صورت تحقق همان فرض، غرض شارع تأمین خواهد شد و حکمت‌هایش دست یافتنی است؛ اما صور دیگر، کم و بیش، با غرض و مقصود شارع در تنافی‌اند و تجویز آنها [به غیر از فرض آخر که در آن تأملاتی وجود دارد] لغویت در احکام و مقررات شرعی را در پی خواهد داشت؛ چیزی که که قانونگذار معمولی هم بدان راضی نیست؛ چه برسد به خداوند حکیم که تمامی افعال و احکامش حکیمانه است.

۲. نکاح تحلیل یکی دیگر از احکام مترقی دین اسلام است که بر خلاف نظر مغرضان و ناآگاهان نه تنها شأن والای زنان و مادران را خدشه‌دار نمی‌کند، بلکه اصولاً به هدف حفظ مقام و منزلت آنان و احیای حقوقشان تشریح شده است. این مسأله تا بدانجا برای شارع مقدس اهمیت دارد که راه هرگونه سوء استفاده از آن را در غیر هدف و غرض از تشریح حکم بسته و سوء استفاده‌کنندگان را

۴۴. ر.ک: الخلاف، ج ۳، ص ۱۲۷؛ شرائع الاسلام، ج ۲، ص ۱۴۵؛ الايضاح، ج ۳، ص ۱۲۵؛ جامع المقاصد، ج ۱۲، ص ۴۹۶ و ۴۹۷.

۴۵. المسالك، ج ۷، ص ۴۱۹.

۴۶. ر.ک: جواهر الکلام، ج ۳، ص ۱۲۷.

ملعون خوانده است.

اگر هدف از نکاح تحلیل، بازگشت زوجین به زندگی سابق باشد، شاید ایراد مذکور به نوعی وارد بود؛ درحالی که مستفاد از حدیث نبوی و نیز شرط دایمی بودن نکاح تحلیل، دقیقاً عکس مسأله است و شارع به نوعی خواسته است یا اصلاً طلاق واقع نشود و یا برای همیشه از هم جدا گردند؛ زیرا از شواهد معلوم است چنین زن و مردی توان زندگی مشترک به دور از تنش و تکرار طلاق ندارند. پس چه بهتر که برای همیشه از هم جدا شوند و به دنبال تشکیل زندگی جدید با رویکردی نو باشند که به طور قطع شرط نکاح تحلیل به آنها در گرفتن چنین تصمیمی کمک می‌کند. بنابراین، در مقام ثبوت، بین نکاح تحلیل و مقاصد شارع هیچ گونه تنافی و تناقضی وجود ندارد.

۳. هیچ کدام از فتاوایی که در فروض مسأله مطرح شد، با تمامی تفاوت‌هایی که در برخی صور پیدا می‌کنند، با این غرض و مقصود در تناقض نیستند؛ زیرا در لوای آنها نه جایگاه ویژه زنان خدشه‌دار می‌شود و نه وقوع چند باره ازدواج و طلاق به دنبالشان خواهد بود؛ بلکه حتی در فرض کراهت هم هر دو جنبه مذکور تقویت می‌شوند. بنابراین، در مقام اثبات نیز تنافی و تناقضی وجود ندارد.

۴. از مجموع این مطالب می‌توان به این نکته رسید که مقصود شارع از ازدواج با محلل، ازدواج جدی و واقعی است، نه صوری و ظاهری. بنابراین، اگر به قصد ازدواج دائم واقع نشود و برای تحقق عنوان محلل، صورت سازی شود، می‌توان به بطلانش رأی داد و آن را در حلال کردن زن بر شوهر سابقش بی‌تأثیر دانست.

بنابراین، به نظر می‌رسد که ازدواج صوری با محلل و ترویج چنین عمل و رفتاری به هدف بازگشت زوجین به زندگی سست و متزلزل سابق، خلاف ما انزل الله و متناقض با مقصود شارع مقدس از وضع قانون یاد شده است و باید اجازه داد که بر همان روال عادی و طبیعی خود جریان داشته باشد که مصلحت زن و مرد و استواری کانون خانواده در اجرای همین حکم الهی است.

کتابنامه

- ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد، فخرالمحققین محمد بن حسن بن یوسف حلّی، تحقیق: حسین موسوی کرمانی، علی پناه اشتهاردی و عبدالرحیم بروجردی، قم: مؤسسه اسماعیلیان، اول، ۱۳۸۷ق.
- بحار الأنوار الجامعة لدرر اخبار الأئمة الأطهار علیهم السلام، محمدباقر بن محمدتقی مجلسی، بیروت: مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ق.
- تاج التراجم فی تفسیر القرآن للاعاجم، ابوالمظفر شاهفور بن طاهر اسفراینی، تحقیق: نجیب مایل هروی و علی اکبر الهی خراسانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، اول، ۱۳۷۵ش.

- تحرير الأحكام الشرعية على مذهب الإمامية، علامه حلی حسن بن یوسف بن مطهر اسدی.
- غرائب القرآن و رغائب الفرقان، نظام الدین حسن بن محمد نیشابوری، تحقیق: شیخ زکریا عمیرات، بیروت: دار الکتب العلمیة، اول، ۱۴۱۶ق.
- منهج الصادقین فی الزام المخالفین، ملا فتح الله کاشانی، تهران: کتابفروشی محمد حسن علمی، ۱۳۳۶ش.
- تفسیر نمونه، زبیر نظر: ناصر مکارم شیرازی، تهران: دار الکتب الإسلامیة، اول، ۱۳۷۴ش.
- تفصیل وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشیعة، محمد بن حسن حر عاملی، قم: مؤسسه آل البیت علیہم السلام، اول، ۱۴۰۹ق.
- توضیح المسائل (المحشى)، سید روح الله موسوی خمینی، به کوشش: سید محمد حسین بنی هاشمی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، هشتم، ۱۴۲۴ق.
- الجامع لأحكام القرآن، محمد بن احمد قرطبی، تهران: انتشارات ناصر خسرو، اول، ۱۳۶۴ش.
- جواهر الكلام فی شرح شرائع الإسلام، محمد حسن بن باقر نجفی، تحقیق: شیخ عباس قوچانی، بیروت: دار إحياء التراث العربی، هفتم.
- الخلاف، محمد بن حسن طوسی، شیخ علی خراسانی، سید جواد شهرستانی، شیخ مهدی طه نجف و شیخ مجتبی عراقی، قم: دفتر انتشارات اسلامی اول، ۱۴۰۷ق.
- دعائم الإسلام، نعمان بن محمد تمیمی مغربی، مصر: دارالمعارف، دوم، ۱۳۸۵ق.
- روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، سید محمود آلوسی، تحقیق: علی عبدالباری عطی، بیروت: دارالکتب العلمیة، اول، ۱۴۱۵ق.
- روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ابوالفتوح حسین بن علی رازی، تحقیق: دکتر محمد جعفر یاحقی، دکتر محمد مهدی ناصح، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ق.
- سنن ابن ماجه، محمد بن یزید بن ماجه قزوینی، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقي، بیروت: دارالفکر.
- سنن أبی داود، أبوداود سلیمان بن أشعث أزدی سجستانی، تحقیق: محمد محیی الدین عبد الحمید، بیروت: دارالفکر.
- سنن البيهقي الكبرى، أحمد بن حسين بن علي بيهقي، تحقیق: محمد عبد القادر عطا، مكة المكرمة: مكتبة دار الباز، ۱۴۱۴ق.
- شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، محقق حلی نجم الدین جعفر بن حسن، تحقیق: عبد الحسین محمد علی بقال، قم: مؤسسه اسماعیلیان، دوم، ۱۴۰۸ق.
- الصوامر المهرقة، قاضی نورالله شوشتری، تهران: انتشارات چاپخانه نهضت، ۱۳۶۷ق.
- طبقات الفقهاء، أبوإسحاق إبراهيم بن علی بن یوسف شیرازی، تحقیق: خلیل المیس، بیروت: دارالقلم.

- غاية المرام في شرح شرائع الإسلام، مفلح بن حسن (حسين) راشد صيمري، تحقيق: جعفر كوثرانى عاملى، بيروت: دارالهادى، اول، ١٤٢٠ق.
- الفتاوى الكبرى، تقى الدين أحمد بن عبد الحلیم ابن تیمیه حرانى، بيروت: دارالمعرفة.
- الكافى، محمد بن يعقوب كلينى، تهران: دار الكتب الإسلاميه، چهارم، ١٣٦٥ش.
- الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل، محمود زمخشرى، بيروت: دارالكتاب العربى، سوم، ١٤٠٧ق.
- كشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام، فاضل هندى محمد بن حسن بن محمد اصفهائى، تحقيق: گروه پژوهش دفتر انتشارات اسلامى، قم: دفتر انتشارات اسلامى، اول، ١٤١٦ق.
- المؤلف من المختلف بين أئمة السلف، فضل بن حسن طبرسى، تحقيق: مدير شانچى، واعظ زاده، زاهدى، دكتور مصطفوى، دكتور فاطمى، دكتور موحد و سيد مهدى رجاى، مشهد: مجمع البحوث الإسلاميه، اول، ١٤١٠ق.
- المبسوط في فقه الإمامية، محمد بن حسن طوسى، تحقيق: سيد محمد تقى كشفى، تهران: المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية، سوم، ١٣٨٧ق.
- متشابه القرآن ومختلفه، محمد بن على بن شهر آشوب مازندرانى، قم: انتشارات بيدار، اول، ١٤١٠ق.
- مجمع البيان في تفسير القرآن، فضل بن حسن طبرسى، تهران: انتشارات ناصر خسرو، سوم، ١٣٧٢ش.
- مسالك الأنهم إلى تنقيح شرائع الإسلام، شهيد ثانى زين الدين بن على بن احمد عاملى، تحقيق: گروه پژوهش مؤسسه معارف اسلامى، قم: مؤسسه المعارف الإسلاميه، اول، ١٤١٣ق.
- المستدرک على الصحيحين، محمد بن عبدالله حاكم نيشابورى، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا، بيروت: دار الكتب العلمية، اول، ١٤١١ق.
- المصباح المنير في غريب الشرح الكبير للرافعى، احمد بن محمد بن على مقرى فيومى، تحقيق: محمد محيى الدين عبد الحميد، مصر، ١٣٤٧ق.
- من لا يحضره الفقيه، شيخ صدوق محمد بن على بن حسين بن بابويه، قم: مؤسسه انتشارات اسلامى، سوم، ١٤١٣ق.
- الميزان في تفسير القرآن، محمد حسين طباطبايى، قم: دفتر انتشارات اسلامى، پنجم، ١٤١٧ق.
- الواقى بالوفيات، صلاح الدين خليل بن ابيك صفدى، تحقيق: أحمد أرناؤوط و تركى مصطفى، بيروت: دار إحياء التراث، ١٤٢٠ق.
- الوسيلة إلى نيل الفضيلة، محمد بن على بن حمزه طوسى، تحقيق: شيخ محمد حسون، قم: مكتبة آية الله مرعشى نجفى، اول، ١٤٠٨ق.